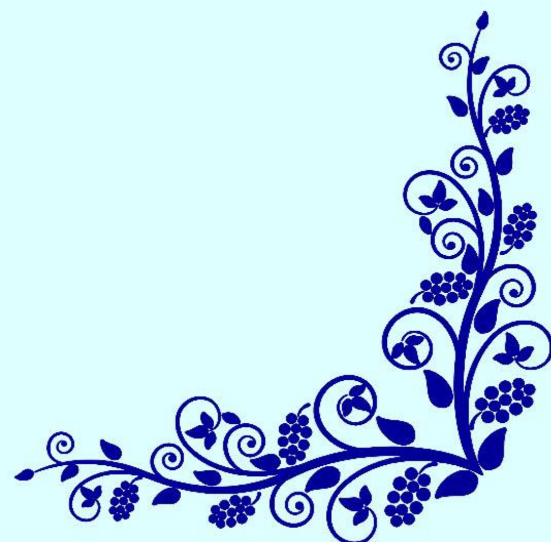


# حسن کتاب حافظش

# را می‌سوزاند

**چاپخانەی پیمان**



| | |
|---|---|
| نام دفتر : | حسن کتاب حافظش را می‌سوزاند |
| چاپها : | یکم : (تهران ، چاپخانه‌ی پیمان) اسفند ۱۳۲۴ |
| پراکنش اینترنتی : | یکم : شهریور ۱۳۹۱ ؛ دوم : خرداد ۱۴۰۳ |
| جای پراکنش : | کانال تلگرام |
| | این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد. |
| جُستار : | کتابسوزان ، علتهایش و دروغهای پیرامون آن |
| شمار صفحه‌ها : | ۱۷ |
| ویژگیهای بیرونی : | رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵ |
| رده‌ی ویرایش : | دو بار غلطگیری و ویراییده شده |

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.



## بنام پاک‌آفرنده‌ی جهان

[سال ۱۳۲۴ است] در یکی از راهروهای وزارت فرهنگ عده‌ای از مستخدمین دور هم نشسته با هم صحبتهای زیادی می‌کنند که اینک گفتگوشان را در اینجا می‌آوریم :

**حسن :** چند روز به آخر برج داریم؟ مثل اینکه این برج دیر می‌گذرد؟.

**علی :** چیزی نمانده پانزده روز بیشتر نداریم امروز پانزدهم برج است.

**حسن :** چه برجی است؟ از بس که زندگی ما را تحت فشار گزاشته دیگر فکرمان هم درست کار نمی‌کند ، نمی‌دانیم برج کی می‌آید ، کی می‌رود! چند ماه به عید داریم؟!.

**علی :** به نظرم ماه آذر است چیزی دیگر به عید نداریم ، آذر ، دی ، بهمن ، اسفند (در حالی که با انگشت حساب می‌کرد) ، امروز که پانزدهم برج است ، بله ، سه ماه و نیم دیگر به عید مانده. راستی حالا که صحبت دی‌ماه شد یک موضوع بخاطرم آمد که حالا هرچه فکر می‌کنم می‌بینم عجب کار احمقانه‌ای بوده که می‌خواستم بکنم ، خدا را شکر که نکردم!

**اسماعیل :** چه موضوعی؟!.

**حسن :** بفرمایید.

**علی :** پارسال همین موقع یک شب منزل حاجی ... روضه‌خوانی بود ، من هم آنجا بودم. یکی از روضه‌خوانها هنگامی که روضه‌اش تمام شد یک صحبتهایی کرد و گفت : «یک نفر پیدا شده است به اسم کسروی که یک حرفهایی می‌زند و روز اول دی‌ماه هم قرآن و بعضی از کتابها را از جمله کتاب

سعدی و حافظ و خیام و مولوی و سایر شعرا را که مفاخر ملی ما می‌باشند در آتش ریخته می‌سوزانند حالا کتابها جهنم ، قرآن را هم می‌سوزانند ، آخر کتاب خدا را دیگر چرا؟ دین از بین رفته است ، و ما بی‌غیرتها نشسته‌ایم و تماشا می‌کنیم ، آن وقت عمامه‌ی خود را از سرش بلند کرده بر زمین زده و با حالت عصبانی گفت : تو را بخدا این هم مسلمانیست ، این هم دینداری است ، جلو چشم ما کتاب آسمانی ما را بسوزانند ما ساکت بنشینیم ، ای بی‌همتها آن وقت توقع دارید که خداوند شما را به بهشت ببرد و گناهان شما را بیامرزد ، برای شما بلا نازل نکند. در این موقع از منبر پایین آمده و در گوشه‌ای از مجلس قرار گرفت. بعضی از بازاریها و مردم که من هم جزو آنها بودم در اثر این گفته‌ها نسبت به کسروی و پیروانش خشمناک شدیم ، دور حاجی‌آقا را گرفتیم گفتیم از شما گفتن از ما عمل کردن ، آقا هم گفت چون روز اول دی‌ماه در منزل خود کسروی اینها قرآن می‌سوزانند ما باید آن روز بآنها حمله کرده و آنها را از بین ببریم ، یکی از بازاریها گفت : جواب دولت را چه بدهیم ، آقا گفت : جوابش با من. قبلاً هم من پیغامی بآنها خواهم فرستاد شاید از این عمل خود صرف نظر کرده و از عقیده‌شان دست بردارند و الا همان کار را خواهیم کرد. باهم یکدل و یکزبان عهد کردیم که بدستور آن رفتار کنیم ، و بنا شد برای اینکه ما خود را آماده کنیم بعدازظهرها دو روز به دو روز بآقا سر بزنیم و دستور بگیریم ، خلاصه ما سه چهار مرتبه بآقا سر زدیم و او هم دستورهایی داد ، اما یک روز که به منزل او رفتم دیدم که حاجی‌آقا مثل اینکه منصرف شده ، پس از اینکه از اطرافیانش تحقیق کردم معلوم شد که کسروی و دار و دسته‌اش هم خود را برای دفاع آماده کرده و در جواب پیغام ما هم گفته بودند : «ما برای پذیرایی حاضریم و خوراکهای سرد و گرم ، ایرانی و فرنگی برایتان آماده گردانیده‌ایم». خلاصه آن طوری که آقا فکر می‌کرد تعدادشان یکی دو تا نبود او اشتباه کرده بود ، خدا را شکر که آقا ترسید و الا ما هم بیخودی می‌رفتیم آنجا چند نفر از ما کشته می‌شد و چند نفر هم از آنها ، تازه آخر سر هم ، گناهها گردن ما می‌افتاد و ما را بزندان می‌بردند برای اینکه ما بآنها حمله کرده بودیم. آن وقت آقا هم در بیرون به ریش ما می‌خندید ، زن و

بچه‌مان در بیرون و خودمان هم در زندان ، در این سالهای گرانی بایستی گرسنگی بخوریم.

**حسن :** اگر آنها قرآن بسوزانند البته که قتلشان واجب است.

**علی :** پارسال همین موقع من هم این حرفها را می‌زدم و خیلی هم از تو پافشارتر بودم.

**اسماعیل :** راستی حالا اینها قرآن می‌سوزانند یا نه؟!.

❑ یکی از مستخدمین بنام تقی که تا بحال ساکت ایستاده بود گفت :

والله یکی از حوزه‌های آنها نزدیک منزل ماست و من گاهی از شبها که بیکارم چون با صاحبخانه آشنا هستم می‌روم آنجا و تا اندازه‌ای از حرفهاشان سر درآورده‌ام ، از قضا چند شب پیش که آنجا بودم صحبت از کتاب سوزاندن شد. اگر حالا اجازه بدهید من برای شما می‌گویم : اولاً آنها قرآن نمی‌سوزانند ولی کتابهای زیادی می‌سوزانند که آن شب صحبت از علت سوزاندن آنها می‌کردند.

**حسن :** یک چیزی هست که مردم این حرفها را می‌زنند. بیخود که نیست!.

**تقی :** خدا بما عقل داده که فکر کنیم و بد و خوب و دروغ و راست را از هم سوا کنیم ، یک چیزی هست که گاهی برای خودمان هم اتفاق می‌افتد ، وقتی که با یک نفر دشمن می‌شویم و زورمان هم نمی‌رسد باو کاری کنیم ، پشت سرش دروغهایی باو نسبت می‌دهیم تا مردم هم نسبت باو بدبین بشوند و دشمنش بدارند ، حالا حکایت این آخوندها هم با کسروی همین طور است.

**اسماعیل :** آخر آخوندها یا روضه‌خوانها چه پدرکشتگی با کسروی دارند که اینهمه دروغ پشت سرش بگویند؟!.

**تقی :** اگر الان ما را از این اداره بیرون کنند ما نسبت بآن شخصی که باعث شده چقدر خشمناک می‌شویم و چه حرفهای دروغی پشت سرش می‌زنیم؟ حالا فرض می‌کنیم ما هم آخوند و روضه‌خوانیم می‌رویم بالای منبر چهار کلام عربی که هیچ کس نمی‌فهمد می‌گوییم و چند سطر هم شعر می‌خوانیم ، اگر یک نفر پیدا شود و بگوید : «مردم وقت خودتان را تلف نکنید ، پای منبر این

آخوندها نروید ، گریه کردن برای چشم ضرر دارد و خداوند گناهان شما را برای اینکه گریه می‌کنید نخواهد بخشید ، و یا پولی که بآنها می‌دهید برای آسایش خانواده‌تان خرج کنید خانواده‌تان اگر راحت باشند خداوند از شما راضی خواهد بود ، یا از فقیری دستگیری کنید که حقیقتاً بی‌چیز و بیچاره است و آبرو دارد». البته که آخوندها و روضه‌خوانها بدشان می‌آید برای اینکه دکانشان تخته می‌شود و دیگر کسی روضه‌خوانی نمی‌کند.

**علی** : راستی هم همین طور است می‌آییم اینجا زحمت می‌کشیم و حرفهای کلفت و زشت می‌شنویم تازه آخر برج که صد تومان حقوق می‌گیریم آن وقت می‌بریم می‌دهیم باین گردن‌کلفتها می‌خورند و خودمان تا آخر برج گرسنگی می‌کشیم و بچه‌هامان هم بی‌لباسی.

**تقی** : بله ، آن وقت است که پشت سرش هزار تا حرف می‌زنند ، یک وقت می‌گویند که ادعای پیغمبری می‌کند ، یک وقت می‌گویند قرآن می‌سوزاند. در صورتی که من در همان منزلی که گاهی اوقات می‌روم شنیدم که خودشان گفتند ما به قرآن احترام می‌گزاریم ، قرآن نزد ما بزرگست ، و یکی از آنها گفت : پارسال هنگام کتابسوزان یک نفر از یاران ، کتاب انجیل آورده بود که بسوزانیم آقای کسروی کتاب انجیل را کنار گزاشت و گفت این کتاب در نزد ما مقدس است ، این کتاب زمانی راهنمای بشر بوده نباید آن را سوزاند.

**علی** : تقی راست می‌گوید انسان باید عقل خودش را قاضی قرار بدهد ، ما بهیچ کدامشان کار نداریم ، ولی ببینید کسی که کتاب انجیل را نسوزاند قرآن را می‌سوزاند؟! اگر انجیل کتاب پیغمبر است که قرآن هم هست و حتا قرآن نسبت به انجیل جدیدتر و مردم را بهتر از انجیل راهنمایی می‌کند ، چقدر من پیش وجدانم خوشحالم که پارسال آن کار را نکردم.

**اسماعیل** : مگر قرآن کتاب پیغمبر نیست ، مگر کتاب دین اسلام نیست پس چرا آنها دین اسلام را رد می‌کنند؟!.

**تقی** : آنها هیچ یک از دینهایی را که از طرف خداوند آمده رد نمی‌کنند و می‌گویند دین اسلام هم

خوب است ولی نه این دینِ اسلامِ امروزی که ساختگی است ، آخر ببینید کجای قرآن نوشته شده است که هر کس گریه کند گناهش بخشیده می‌شود؟ هر کس زیارت برود بـه بهشـت مـی‌رود. غیـر از اینکـه نوشته شده است : «وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ» یعنی هر کـس بـه اندازه‌ی ذره‌ای خوبی یا بدی بکند نتیجه‌اش را می‌بیند. یا اینکه کجای قرآن دستور سینه‌زنی و قمـه‌زنی و زنجیرزنی داده شده است ، آقای کسروی اینها را رد می‌کند نه دین حقیقی اسلام را.

**حسن :** کتابهای دعا را که آنها می‌سوزانند مثل مفاتیح‌الجنان ، جامع‌الدعوات ، در آنها کـه سـوره‌ی قرآن هست. چه فرقی دارد ، چه یک آیه‌اش را بسوزانند چه خود قرآن را ، هر دوی آنها گناهست.

**تقی :** (در حالی که حسن را مخاطب قرار می‌دهد) شما که مفاتیح‌الجنان و جامع‌الدعوات را اسم می‌برید هیچ آنها را خوانده‌اید؟ هیچ می‌دانید چه دستورات زیان‌آوری در آنها هست؟!

**حسن :** تا اندازه‌ای خوانده‌ام ولی هنوز دستورات زیان‌آور آن را متوجه نشده‌ام.

**تقی :** کتاب مفاتیح‌الجنان که سراپا زیارت‌نامه و پر از دستورات بت‌پرستی است ...

**حسن :** چرا دستورات بت‌پرستی ، شما اسمش را بت‌پرستی می‌گزارید!.

**تقی :** بت‌پرستی یعنی چه؟ شما می‌دانید؟.

**حسن :** بله ، بت‌پرستی یعنی آنکه انسان غیر از خدا کسی دیگر را هم بپرستد و به کسی دیگـر هم سجده کند و از کسی دیگر هم مراد بخواهد.

**تقی :** خیلی خوب ، حالا اگر در کتابی بنویسند که شما باین گنبـدها سـجده کنیـد و از آنهـا شـفا بخواهید ، مراد بخواهید ، گشایش کار بخواهید ، آیا اسم این کتـاب را شـما چـه خواهیـد گـزارد؟ بـاین دستورات چه خواهید گفت؟ غیر از اینکه خواهید گفت که این دسـتورات سـراپا بت‌پرسـتی اسـت. چـرا انسان بدرگاه خداوند که بالاتر از اینها است سجده نکند و کمک نخواهد ، چرا خداوندی را که قادر و زنده است بگزاریم و دامن مرده‌های هزارساله را بگیریم. کتاب جامع‌الدعوات هم که یک کتاب فال است همین طور ، گمان می‌کنم که لازم بگفتن نیست که فـال هـم از ریشـه دروغسـت ، بوسـیله‌ی فـال نمی‌شـود

پیشگویی کرد ، پس معلوم شد که اینها کتابهای بی‌فایده و مضریست ، سوره‌های قـرآن را در ایـن گونـه کتابها آوردن بی‌احترامی بزرگی به قرآن می‌باشد ، آیا چاره‌ای برای اینها جز سوزاندن هست؟

**حسن** : بالاخره گناه دارد.

**تقی** : به نظرم من نتوانستم آن طور که شاید و باید مطلب را برای شما بگویم ولی یـک مثـالی می‌زنم شاید مطلب برای شما روشن شود :

اگر کسی قرآن یا چند آیه از آن را در یک مکان ناپاکی بگزارد بطوری که نتوان آن را از آنجا برداشت و در ضمن آن مکان ناپاک هم برای مردم چیزی جز ضرر نداشته باشد اگر کسی بیاید و بخواهد قرآن یـا آیه‌ها را از آنجا بردارد ولی ببیند از یک طرف ورقهای قرآن به نجاست آلوده شده از طرفی هـم نمی‌توانـد آن را از آنجا بردارد. حالا اگر این مکان ناپاک را که فایده‌ای هم برای مردم ندارد خراب کند که هم مـردم ضرر نبینند و هم آیه‌ها از بین برود که دیگر باعث معصیت نشود کار بدی کرده است؟!

**علی** : مگر در زمان یکی از خلفای راشدین نبود که چون قرآن نسخه‌های گوناگون پیـدا کـرده بود ، اصحاب پیغمبر یکی را که درست بود انتخـاب کردنـد و مـابقی را سـوزانیدند ، پـس آنهـا هـم گناهکارند؟

**حسن** : اگر این طور باشد حق با کسروی است ، گمان نمی‌کنم که گناهی داشته باشـد ، بلکـه این کار ثواب هم می‌باشد.

**اسماعیل** : پس آخوندها دروغ می‌گفتند ، برای پیشرفت کار خودشان این نسبتها را به کسروی می‌دادند.

**تقی** : کتاب قرآن بالاتر است یا منشآت امیرنظام؟

**اسماعیل** : منظورت از این سئوال چیست؟.

**تقی** : می‌خواهم بدانم کدام بهتر است ، قرآن یا منشآت امیرنظام؟

**اسماعیل** : البته ، قرآن.

**تقی :** یکی از همان یاران کسروی گفت که یک نفر هم منشآت امیرنظام را آورده بود کـه بسـوزانند کسروی آن را هم کنار گزاشت ، گفت : « کسی که خواسته است نامه‌های پدرش را در کتابی گرد بیاورد ، ما به او ایرادی نداریم اگرچه برای مردم هم فایده‌ای نداشته باشد. ما کتابهای مضر را می‌سوزانیم نـه ایـن کتابها را ». حالا فکرش را بکنید کسی که منشآت امیرنظام را که برای مردم فایده‌ای ندارد نسوزاند چطـور می‌شود که قرآن را با آن فایده‌اش بسوزاند؟! آیا این تهمتی نیست که باو می‌بندند؟

**حسن :** کتاب فال چه ضرری برای مردم دارد که آن را می‌سوزانند؟!

**علی :** ببین ما چقدر بدبختیم بجای اینکه حقایق زندگی را بشناسیم و به هـر کـاری از راهـش وارد شده به انجامش برسانیم می‌رویم فال می‌گیریم که ببینیم فلان کار خوب است یا بد ، و یـا چـه روزی ساعت برای این کار خوبست و چه روزی بد ، و یا آینده‌ی ما چطور است.

**تقی :** من یک مثال از وقایع تاریخی برای شما می‌گویم تا ضرر فال برای شما معلوم شـود. کـرزوس چون می‌خواست با پادشاه هخامنشی جنگ کند از کاهن دلفی خواست که بوسیله‌ی فال با خدا مشـورت کرده و نتیجه‌اش را باو بگوید کاهن دلفی در جواب کرزوس گفت : « اگر جنگ کنی دولت بزرگی را نابود خواهی کرد». تو را بخدا ببینید از این جمله چه می‌فهمید (جمله را تکرار می‌کند).

**اسماعیل :** یک فن فالگیری همین است که جواب را دو طرفه بگویند مثل جواب کاهن دلفی ، معلوم نیست دولت بزرگْ دولت کرزوس است یا دولت هخامنشی ، معلوم نیست برود جنگ بکند یا نکند.

**تقی :** در هر حال کرزوس بدبخت این طور خیال کرد که دولت هخامنشی را نـابود خواهـد کرد ، لذا مشغول جنگ شد ولی شکست خورد. در این هنگام کاهن گفت : « منظور خدا نـابودی دولت خودش می‌بوده ». اینست ضرر فال ، ولی اگر حساب کار را می‌کرد که چقدر ایرانیان لشکر دارند ، چقدر مهمات دارند ، دلیریشان چقدر است و همین طور مال خـودش چقـدر اسـت و بـا احتیاط رفتار می‌کرد هیچ وقت دچار این شکست نمی‌شـد کـه مملکـتش از دسـت بـرود. اقـلاً می‌توانست پس از آنکه حساب کرد و دیـد کـه لشـکر هخامنشـی قـوی‌تر از لشـکرش می‌باشـد

پیشنهاد صلح کند و از کشته شدن چندین هزار نفر و خراب شدن مملکتش جلوگیری کند.

**علی :** عقیده داشتن به دعا و دفع بلا و نذر و طلسم خیلی بد است ، هر موقعی که یک خطری به مملکت و یا بمردم رو می‌آورد ، مردم به جای اینکه همدیگر را یاری کرده و متحداً در رفع آن خطر بکوشند ، یکی می‌رود از دعانویس یک دعای دفع بلا می‌گیرد ، آن دیگری امید به دعا و توسل می‌بندد ، چون باین چیزها امیدوارند از خطر نترسیده و دنبال کوشش نمی‌روند تا خطر کار خودش را کرده بآنها آسیب می‌رساند.

**تقی :** آقای کسروی حقیقتاً خوب کاری می‌کند این گونه کتابهای زیان‌آور را می‌سوزاند ، اصلاً ما ایرانیان عادت داریم که اگر یکی پیدا بشود که یک حرف حسابی بزند با او مخالفت کنیم ، اگرچه برای خودمان هم فایده داشته باشد.

**حسن :** مگر نبود موقعی که می‌خواستند مشروطه را بیاورند و ملت را از ستم استبداد و زورگویی برهانند ، پدران ما به دستور همین آخوندها و روضه‌خوانها که حالا به کسروی می‌گویند قرآن می‌سوزاند چقدر مخالفت کردند در صورتی که امروزه همه‌ی ما می‌دانیم مشروطه خیلی از استبداد بهتر است.

**اسماعیل :** همه‌ی اینها درست ، ما قبول کردیم که کسروی قرآن نمی‌سوزاند ولی کتاب شعرا را که مفاخر ملی ما هستند چرا می‌سوزاند؟!.

**تقی :** این راست است که کتابهای شعرا را می‌سوزاند ، من هم از یاران او شنیدم و ایراد هم گرفتم ولی مرا خوب قانع کردند.

**اسماعیل :** مثلاً کتاب مولوی چه ضرری بحال مردم دارد؟!.

**تقی :** مولوی این طور که از شعرهایش پیداست یکی از بزرگان صوفیان بوده و البته می‌دانید که صوفیگری یکی از گمراهیهای بزرگ توده است که عده‌ای از مردم را بیچاره کرده. اگر شعرهای مولوی را معنی کنیم همه‌اش بد گفتن از دنیا و خوار داشتن زندگانی می‌باشد ، صوفیان می‌گویند که

دنیا خوار است و باید دامن خود را از خوشیهای دنیا پاک کرد و اطراف آنها نرفت ، باید در گوشه‌ای نشسته به پر کردن شکم خود پرداخت اگرچه از راه گدایی هم باشد.

**علی** : علاوه بر آن هم می‌گویند که ما همه خدا هستیم و باید از خوشیهای دنیا چشم بپوشیم تا بخدا بپیوندیم.

**تقی** : مثلاً ببینید این شعر چه معنایی دارد :

اهل دنیا از کِهین و از مِهین          لعنت‌الله علیهم اجمعین

یعنی لعنت بر تمام مردان روی زمین از کوچک تا بزرگ ، من که کتاب مولوی را نخوانده‌ام اما چند تا شعر در همان شبهایی که بمنزل یکی از یاران کسروی می‌رفتم شنیدم که فقط همین یکی یادم مانده است.

**اسماعیل** : مولوی بد ، حافظ چرا؟! خیام چرا؟! اینها که دیگر مثل مولوی صوفی نبودند که کتابهاشان را می‌سوزاند.

**تقی** : من موقعی که بچه بودم در منزل پدرم کتاب حافظ بود که خیلی بآن علاقه داشتم و اقلاً می‌خواهم بگویم که نصف شعرهای او را ازبر دارم ولی حالا افسوس می‌خورم که اگر وقتی که من صرف این مزخرفات کردم در راه یک علم یا یک صنعتی بکار می‌بردم امروز دیگر از این مستخدمی راحت بودم ، اقلاً یک کاره‌ای برای خودم بودم و یک لقمه نان براحتی می‌خوردم.

**حسن** : (در حالی که یک کتاب حافظ بغلی از جیبش درمی‌آورد) این کتاب حافظ ، آخر کجای آن بد است؟! غیر از اینکه ما در موقعی که غمگین می‌شویم یا از روزگار سیر می‌شویم چند تا از شعرهای آن را خوانده تسکین می‌یابیم ، غم و غصه‌مان برطرف می‌شود؟!.

**تقی** : عیب کار همینجاست ، در مملکتهایی که از این مفاخر ملی ندارند موقعی که کارشان به اشکال برمی‌خورد و می‌خواهند مثل ما از دنیا سیر شوند بجای آنکه بروند کتاب حافظ را بخوانند و خود را تسکین دهند و اشکال کار خود را همین طور بگزارند باشد ، می‌روند فکر می‌کنند ، مشورت

می‌کنند ، کوشش می‌کنند ، تا یک راهی پیدا کرده کارشان را درست می‌کنند و در نتیجه در زندگی ترقی کرده خودشان و عائله‌شان بالاخره ملتشان راحتتر زندگی می‌کنند.

**علی :** راست می‌گوید ، من تا حالا متوجه این موضوع نبودم.

**تقی :** مثلاً موقعی که در پیشامدی می‌خواهند حق ما را ضایع کنند ما بجای اینکه کوشش کنیم و نگزاریم حقمان از بین برود ، شب با حالتی غمگین بمنزل می‌آییم کتاب حافظ را برداشته یک فال می‌گیریم ، آن وقت می‌بینیم که در آنجا نوشته شده است :

بر عمل تکیه نکن خواجه که در روز ازل　　تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت

یا در کتاب خیام می‌خوانیم :

زین پیش نشان بودنیها بوده است　　پیوسته قلم ز نیک و بد ناسوده است
تقدیر ترا هر آنچه بایستی داد　　غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده است

به خواری منگر ای منعم ضعیفان و فقیران را　　که صدر مسند عزت گدای رهنشین دارد

آیا هیچ آدم عاقلی اینهمه از گدایی و مفتخواری تعریف می‌کند.

**اسماعیل** : اگر فکر کنیم حقیقتش همین طور است.

**حسن :** چند سال پیش یک روز من در اتاق آقای ... کار داشتم دیدم آنجا می‌گویند که ۲۵۰۰۰ تومان برای چاپ همین کتاب خیام در بودجه پیش‌بینی کرده‌اند ، پس آنها هم که دکتر اروپا رفته هستند هیچ چیز نمی‌فهمند؟

آخر چطور آنها با آنهمه سوادشان عقلشان نمی‌رسد ولی کسروی می‌فهمد؟.

**تقی :** خیلی قشنگ هم عقلشان می‌رسد ، آنها نفع خودشان را در این کار می‌بینند و یکی از کوششهای آنها همین است که هرچه بتوانند این کتابها را بیشتر رواج بدهند تا در دست من و تو بیشتر بیفتد و ما هم بیشتر بخوانیم تا اگر حق ما را بردند و توی سرمان هم زدند ما بدلخوشی همان شعرها و شعر سعدی که می‌گوید :

گر گزندت رسد ز خلق مرنج      که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

یا به قول خیام قسمت ما همین است از روز ازل به پیشانی ما نوشته شده بوده که امروز حقمان را بگیرند و توی سرمان بزنند و یا اینکه این کارها دست خداوند است ، از حقمان صرف نظر کـرده و باعث زحمت آنها نشویم.

**علی :** یکی نیست که بهمین دکترهـا بگویـد : اگـر ایـن شـعرها خوبسـت چـرا خودتـان بکـار نمی‌بندید؟!. چرا به حرف حافظ که می‌گوید :

به خواری منگر ای منعم ضعیفان و فقیران را      که صدر مسند عزت گدای ره‌نشین دارد

(گدایی را می‌ستاید) ، گدا نمی‌شوید؟!. به شعرهای دیگرش هم کاری نداریم ، همین یک شعر را چرا عمل نمی‌کنید ، پس معلوم می‌شود که یک حقه‌ای تو کار است و عقلشان هم خوب می‌رسد.

**تقی :** حالا یک شعر هم از خیام بخوانم :

چون نیست ز هرچه هست جز باد بدست      چون هست به هرچه هست نقصان و شکست

انگار که هست هرچه در عالم نیست      پندار که نیست هرچه در عالم هست

ببینید چه سخن پوچی است ، می‌گوید فرض بکن که هرچه در دنیا نیست هسـت ، ماننـد ایـن می‌باشد که ما فرض کنیم که یک‌ملیون سپاه داریم ، مملکتمان آباد است ، وضعیت زندگیمان خوب است ، مملکت ما بزرگترین مملکتها است و توده‌ی ما متمدن‌ترین توده‌ها است به همینهـا دلمـان را خوش کرده و بیچارگی و بدبختی خـود را فرامـوش نمـاییم و همیشـه مثـل خیـام و حـافظ درپـی باده‌خواری و مستی باشیم ، آیا آن وقت توقع دارید که زندگیمان درست شود؟ آیا تصور می‌کنید که با بودن این شعرها ما دیگر بتوانیم کار و کوشش کنیم؟.

**حسن :** همین دکترها خودشان چرا فرض نمی‌کنند که ملک دارند ، ماشین شخصی دارنـد ، ده دارند ، ملیونرند و هزار زهر مار دیگر دارند و دیگر دنبال کار نیایند و چنین انگارند که هست هرچـه در عالم نیست.

همین شعر که می‌گوید کوشش فایده ندارد ، فقط باید با فرض و خیال خوش باشیم ، برای این آقایان بسیار خوبست که ملت را خر کنند و بعد هم سوارش بشوند.

**تقی** : ببینید اگر مردم آمریکا هم موقعی که یک اشکال و مانعی در زندگانی برای آنها پیش می‌آید می‌گفتند که سرنوشت و تقدیر ما همین بوده که این اشکالها پیش بیاید ، غم خوردن و کوشیدن ما هم فایده‌ای ندارد ، خدا خودش درست می‌کند. آیا این ترقی امروزی را می‌کردند؟ آیا این راحتی و آزادی را بدست می‌آوردند؟ آیا بمب اتمی را اختراع می‌کردند؟ البته خواهید گفت خیر. سرچشمه‌ی بدبختی و بیچارگی ما ایرانیان هم اینهاست ، آن زنان بیچاره‌ای را که می‌بینیم با چند تن فرزندان خود گوشه‌ی خرابه نشسته و نان شب ندارند ، آن زمینهای بارده را که می‌بینیم ویرانه و خشک افتاده و آن زبونیها و خواریها را که در تاریخ این مملکت می‌خوانیم ، سرچشمه‌ی همه‌ی اینها همین گفته‌های شعرا می‌باشد که جز گدایی و چاپلوسی و باده‌نوشی و سخن‌بافی کار دیگری نداشته‌اند.

مگر ایرانیان چه چیزشان کمتر از دیگران است؟ آیا فکرشان کمتر است؟ آیا ساختمان بدنشان با آنها فرق می‌کند؟

**علی** : اصلاً خاک را هم اگر بخواهیم حساب کنیم خاک مملکت ما چندین برابر کشور فرانسه یا آلمان یا انگلیس است.

**اسماعیل** : مردم که برای خاطر این شعرها دست از کار و کوشش برنمی‌دارند و می‌بینیم که مردم ایران در پول‌دوستی و علاقه به زندگی از دیگران کمتر نیستند.

**تقی** : درست است که مردم ایران در پولدوستی و دلبستگی به نفع خود کمتر از دیگران نیستند و درسهای بد شعرا نتوانسته است اینها را از کار بازدارد ، اما اگر شما بخواهید همان مردم را بکارهای بزرگی ، کارهایی که برای مردم و کشور فایده داشته باشد وادارید ، مثلاً بآنها بگویید که من یک نقشه دارم که اگر از امروز شروع بکار کنیم و یک مقدار پول هم صرف کنیم بعد از پنج سال چندین ده آباد خواهد شد و سودی که خواهد داد چندین برابر خرج ما خواهد بود ، در این موقع خواهید دید

که چگونه زهر گفته‌های شعرا تا ریشه‌ی مغزشان اثر کرده و در آن موقع هست که مشاهده خواهید نمود که به پیشنهاد شما بی‌اعتنایی می‌نمایند ، بهانه می‌آورند ، یکی می‌گوید : ای بابا این چند روزه‌ی عمر باین چیزها نمی‌ارزد ، دیگری می‌گوید : کارها را باید خدا درست کند.

**اسماعیل :** خیلی خوب ما قبول کردیم ، حافظ و مولوی و خیام بد ، باید کتابهای آنها را هم سوزانید ، ولی کتاب سعدی که کتابش سراسر نصیحت است ، به کتابش قرآن فارسی می‌گویند ، آن را دیگر چرا بسوزانیم؟!

**تقی :** درست است که سعدی در کتاب خود نصایحی گنجانیده است ولی او هم دست‌کمی از دیگران نداشته. سعدی کسی است که در زمان مغول زندگی می‌کرد و همان کسی است که در سال ۶۵۶ هجری که آنهمه بدبختیها به ایرانیان وارد آوردند ، هزارها مردان کشته شدند ، هزارها دختران و زنان به اسیری رفتند ، می‌گوید :

در آن مدت که ما را وقت خوش بود        ز هجرت ششصدوپنجاه‌وشش بود

همان کسی است که می‌گوید :

بخت و دولت به کاردانی نیست        جز به تأیید آسمانی نیست /

گر زمین را بآسمان دوزی        ندهندت زیاده از روزی /

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای        نبُرد رگی تا نخواهد خدای

موقعی که سعدی بقول شما گوینده‌ی قرآن فارسی است بگوید کسی اگر تو را اذیت و آزار کرد ، او نکرده است بلکه خدا کرده است برای اینکه دل او هم در تصرف خداست ، آیا توقع دارید که ایرانیان زمان مغول هم بر علیه مغولها که ظلم و مردم‌آزاریشان زبانزد مردم است جنبشی کرده و برای نجات میهنشان کوششی کنند؟!.

**اسماعیل :** پس چرا اروپاییها اینهمه از سعدی و حافظ و خیام و مولوی تعریف می‌کنند و ایران را با نام و کتاب آنها می‌شناسند و می‌گویند که اشخاص بزرگی بوده‌اند و گفته‌های آنها قیمتی است.

**تقی** : مگر ما باید به حرف دیگران برویم؟ مگر خدا بما عقل نداده است که سود و زیان خود را خودمان بشناسیم؟ سعدی در باب پنجم گلستانش چیزهایی نوشته که من الان در حضور شما از گفتن آنها شرم دارم آیا اینها را ما بپذیریم و به بچه‌هامان درس بدهیم چرا که فلان اروپایی گفته است اینها خوب است؟ آیا خودمان عقل نداریم؟.

**علی** : (در حالی که اسماعیل را مخاطب قرار می‌دهد) اگر اروپاییها راست می‌گویند و گفته‌های سعدی این قدر قابل تعریف و تمجید است چرا خودشان باین گفته‌ها عمل نمی‌کنند. چرا مردم انگلیس هم موقعی که آلمان بآنها حمله کرد کتاب حافظ را جلویشان نگزاشتند که بگوید :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند          بر اثر صبر نوبت ظفر آید

صبر را پیشه‌ی خود قرار می‌دادند و از خود دفاع نکرده و دولتهای دیگر را با خود همداستان نمی‌کردند.

**تقی** : ما اشتباه می‌کنیم ، آنها تعریفی که از این شعرها می‌کنند برای اینست که ما هم باین شعرها اهمیت داده و مطابق آنها رفتار کنیم که اگر روزی آمدند و مثلاً نفت ما را با آنهمه استفاده‌اش در دست گرفتند ما هم مانند سعدی بگوییم :

گر زمین را به آسمان دوزی          ندهندت زیاده از روزی

و یا بگوییم این هم قسمت آنهاست ، از روز ازل خدا به اسم آنها نوشته است ، بیخود ما مخالفت نکنیم ، «در اختیار را بر من و تو نگشاده‌اند» و در مقابل کارهای آنها که بضرر مملکت و ما می‌باشد هیچ تکانی نخوریم. البته که بایستی از آنها تعریف کنند ، شعرهای این شعرا برایشان بیش از ملیونها سپاه فایده دارد.

**علی** : یک مثال عوامانه است : موقعی که یک نفر حرفهای بی‌پایه و دروغ می‌زند مردم به یکدیگر می‌گویند : «بابا ولش کن حرفهایش شعره» من تا بحال متوجه این مثال نبودم ولی عجب حرف حسابی گفته و تشبیه خوبی کرده‌اند.

**اسماعیل :** بالاخره بعضی از گفته‌های شعرا خوب است ، ما به بدهای آنها کاری نداریم فقط بـه گفته‌های خوب آنها عمل می‌کنیم.

**تقی :** اولاً من و تو و امثال ما که کم سواد داریم چطور می‌توانیم تشخیص بد و خوب گفتـه‌های آنها را بدهیم و آن وقت خوبها را از بدهایش جدا کنیم و در ثانی شما به یک شخصی که مثلاً بگوید : از مردم دستگیری کنید ، مردم‌آزاری کنید ، گدایی کنید ، نسبت بمردم مهربان باشید ، تنبلی بکنید ، باده بنوشید ، مسلمان باشید ؛ چه نام می‌دهید؟ می‌گویید مفاخر ملی ما هست؟ غیر از اینکه می‌گویید شخص دیوانه‌ایست.

**علی :** اصلاً موقعی که این کتابها را در دسترس جوانان گذاشتند از آن جایی که انسان هر چیـز بد را زودتر از خوب یاد می‌گیرد جوانان قبل از اینکه دستورات خوب آنهـا را یـاد بگیرنـد ، کارهـای بدش را یاد گرفته و بدبخت می‌شوند.

**تقی :** موقعی که ما با معلومات کم خودمان نتوانستیم خوبهای آن را از بدش جدا کنیم و فکر کردیم که همه‌ی آنها خوب هستند ، چیزهایی ضد هم در مغزمان جای گرفت ، فکرمان از کار می‌افتـد و دیگـر نمی‌توانیم در هیچ پیشامدی فکر کنیم ، مثل این می‌ماند که شما سه نفر در چهارراه ایستاده باشید و من هم از راهی بیایم از شما سئوال کنم که مثلاً راه فلان اداره کجاست. آن وقت اگر شما هر کدام یک راهـی را بمن نشان دهید ، من چه حالتی را خواهم پیدا کرد غیر از اینکه گیج‌تر خواهم شد.

**اسماعیل** : پس دیگر لازم به سئوال کردن نیست که شاهنامه را هم می‌سوزانند یا خیر ، حتمـاً آن را هم می‌سوزانند.

**تقی :** این طور که یکی از یارانشان می‌گفت کتاب شاهنامه را نمی‌سوزانند.

**اسماعیل :** فردوسی هم شاعر بوده و شعر گفته پس چرا کتاب او را نمی‌سوزانند؟! استثنا قائل می‌شوند؟.

**تقی :** شاهنامه با گلستان و بوستان سعدی و کتابهای حافظ و خیام زمین تا آسمان فـرق دارد ،

کجای شاهنامه درس بی‌غیرتی داده؟ دستور گدایی داده؟ اگرچه بیشتر گفته‌های شاهنامه افسانه است ولی غیر از دستور مردانگی و میهن‌پرستی و آباد کردن کشور چیز دیگری نیست ، اینها برای ما فایده دارد غرور ملی را در ما زنده می‌کند و ما را برای دفاع از ایران آماده می‌نماید ، فردوسی که نمی‌گوید اگر کشور از دست رفت ساکت بنشین یا اگر توی سرت زدند و منافعت را ضایع کردند هیچ چیز نگو ، گفتم که هیچ وقت کسروی کتابهایی را که ضرری نداشته باشد نمی‌سوزاند ، کسروی کتابهایی را می‌سوزاند که برای مردم ضرر داشته باشد.

**اسماعیل** : همه‌ی اینها بجای خود ولی چه فایده ، اینها کتابها را از کتابخانه می‌خرند و می‌سوزانند ، این به نفع کتابخانه است دوباره چاپ می‌کنند.

**تقی** : این طور هم نیست ، حساب اینجایش را هم کرده‌اند ، آنها فقط کتابهای زیانمندی که در منزلشان باشد می‌آورند و می‌سوزانند و بیشترش هم کتابها و رُمانهای زیانمندیست که نویسنده‌اش می‌آورد و می‌سوزاند.

**اسماعیل** : خوب یک سال این کار را می‌کنند سال دیگر کتاب از کجا می‌آورند.

**تقی** : عده‌ی آنها که ثابت نیست اقلاً سالی چندین هزار نفر بآنها اضافه می‌شوند ، سال بعد هم این چندین هزار نفر کتابهای مضرشان را می‌آورند و می‌سوزانند.

**علی** : من می‌خواهم بگویم بلکه به ضرر کتابفروشها هم می‌باشد ، برای اینکه سال به سال از عده‌ی خریدارانش کاسته می‌شود و یک روز می‌شود که دیگر خریداری برای این کتابها پیدا نمی‌شود.

**تقی** : بله! این طور که آخوندها و روضه‌خوانها می‌گویند نیست ، آنها قرآن را نمی‌سوزانند ، بلکه آنها برای نجات مردم کتابهای سعدی و حافظ و خیام و مولوی و کتابهای فال و جادو و رُمانها و مانند اینها را می‌سوزانند آیا آنها بد کاری می‌کنند؟ آیا سوزانیدن کتابهای مضر به نفع مملکت ما نیست؟ آیا سوزانیدن کتابهای رُمان که سراپا گفته‌های عشقی و مضر است و باعث آلودگی و لغزش هزارها خواهران و دختران ما می‌باشد بد است؟ اگر بد است بگویید.

پس از قدری سکوت که بین آنها گذشت حسن ناگهان از جای خود برخاست و کتاب حافظش را که در دستش بود در بخاری گزاشت و گفت بله علت بدبختی این توده همین کتابهاست ، اینها سبب بیچارگی ما ملت می‌باشد ، باید اینها را بسوزانیم. تا اینها هست کشور ما درست شدنی نیست.

در این موقع ساعت دو شده بود و کارمندان اداره یکی یکی می‌رفتند ، آنها هم برای نظافت و بستن دربهای اتاقها از دور بخاری که کتاب حافظ هنوز در داخل آن می‌سوخت پراکنده شدند.

**پایان**

# این دفترچه‌ها را بخوانید
# و بدیگران هم بدهید بخوانند.

**«بدرالشریعه» شعر سروده**

**جناب آقا از میدان دررفت**

**چگونه حاجی‌حسن پس از چهل سال مسلمان شد!**

**حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟**

**حسن کتاب حافظش را می‌سوزاند**

**رمضان کفاش از روضه برگشته**

**شیخ‌قربان از نجف می‌آید**

**عطسه به صبر چه ربط دارد؟!**

**فلسفه‌ی روزه**

**گفت و گو ـ اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد**

دفترچه‌ها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad